

**عذرخواه عقل کل و جان تویی
جان جان و تابش مرجان تویی
تافت نور صبح و ما از نور تو
در صبوحی با می منصور تو**

بایدها و نبایدها

زبان و ادبیات پارسی

به اهتمام:

دکتر سولماز مظفری



زبان و ادبیات پارسی، بایدها و نبایدها / دکتر سولماز مظفری

چاپ اول: بهار ۱۴۰۰
صفحه آرا: راضیه درستی مطلق
طراح جلد: مریم مظفری

نشانی: شیراز، پارامونت، ابتدای خیابان قصردشت، موسسه آموزش عالی فاضل
تلفن: ۰۷۱۳۲۳۴۳۲۳۴ - ۰۷۱۳۲۳۰۴۰۱۴

فهرست مطالب

آغازینه.....	ذ
علایم نگارشی	۱
بایدها و نبایدهای املایی و نگارشی	۷
واژه‌های مشابه / متشابه	۱۱
واژه‌های هم‌آوا	۱۱
واژه‌های هم‌نویسه	۱۱
واژه‌های هم‌آوا و هم‌نویسه	۱۲
واژه‌های همگون	۱۵
واژه‌های دو املایی	۱۶
واژه‌های دخیل	۱۷
به کار نبریم	۱۸
توضیح در مورد درستی / نادرستی کاربرد برخی واژه‌ها و عبارات	۲۰
چگونه بنویسیم	۵۳
جمع مکسر	۵۷
صامت‌های میانجی	۵۸
ترکیب وصفی و اضافی	۵۹
ساده‌نویسی	۶۰
ویژگی‌های یک نوشته ساده	۶۱
نکات ساده‌نویسی	۶۱
تبدیل گفتار به نوشتار	۶۱
خاطره‌نویسی	۶۱
خلاصه‌نویسی	۶۲
فواید خلاصه‌نویسی	۶۲

۶۳	پیشنهادهایی برای خلاصه‌نویسی
۶۳	نکات مهم در خلاصه‌نویسی
۶۳	نامه‌نگاری
۶۴	نامه‌های اداری
۶۵	خصوصیات مهم نامه‌های اداری
۶۵	نامه‌های خصوصی
۶۷	بازنویسی و بازآفرینی
۷۰	بعضی از قالب‌های نوشتاری
۷۰	سفرنامه
۷۲	زندگی‌نامه
۷۳	زندگی‌نامه خودنوشت
۷۳	گزارش
۷۵	زبان‌شناسی
۷۸	قواعد ترکیب
۷۸	قواعد واجی
۷۹	قواعد هم‌نشینی
۷۹	قواعد نحوی
۸۰	قواعد معنایی
۸۰	قواعد کاربردی
۸۰	تحول معنایی واژه‌ها در گذر زمان
۸۱	ساخت واژه‌ها
۸۲	سبک‌شناسی
۸۳	سبک شعر
۸۳	سبک خراسانی

۸۴ سبک شعر قرن ششم (بینابین)
۸۴ سبک عراقی
۸۵ سبک شعر حد واسط سبک عراقی و هندی
۸۵ سبک شعر هندی
۸۶ شعر دوره بازگشت
۸۷ سبک شعر نو و حد واسط
۸۸ سبک نثر
۸۸ نثر مرسل
۸۹ نثر بینابین
۸۹ نثر موزون
۸۹ نثر فنی
۹۰ نثر دوره معاصر
۹۱ انواع ادبی
۹۳ ادبیات حماسی
۹۵ ادبیات غنایی
۹۶ ادبیات نمایشی
۱۰۰ ادبیات تعلیمی
۱۰۱ ادبیات داستانی
۱۰۴ ادبیات پایداری
۱۰۵ ادبیات تمثیلی و رمزی
۱۰۵ ادبیات انتقادی
۱۰۵ مفاهیم ادبی
۱۰۵ قالب‌های شعری
۱۰۷ قصیده
۱۰۷ غزل

۱۰۸	قطعه
۱۰۸	مثنوی
۱۰۹	رباعی
۱۰۹	دو بیتی
۱۰۹	ترجیع‌بند
۱۱۰	ترکیب‌بند
۱۱۱	مسمط
۱۱۱	چهارپاره
۱۱۱	مستزاد
۱۱۲	شعر نو (شعر نیمایی)
۱۱۳	قافیه
۱۱۳	قافیه
۱۱۳	ردیف
۱۱۳	واژه‌های قافیه
۱۱۳	حروف قافیه
۱۱۳	قواعد قافیه
۱۱۵	واژه‌های هم‌قافیه
۱۱۵	قافیه میانی و درونی
۱۱۵	ذوقافیتین
۱۱۵	قافیه خطی
۱۱۶	عیوب قافیه
۱۱۶	تکرار واژه‌های غیرساده قافیه
۱۱۶	قافیه در شعر نو
۱۱۶	عروض

۱۱۶	حرف
۱۱۷	انواع هجاهای فارسی
۱۱۷	درست خواندن شعر و درست نوشتن آن (استفاده از خط عروضی)
۱۱۸	تقطیع هجایی
۱۱۹	تقطیع به ارکان
۱۱۹	ارکان عروضی
۱۲۰	چگونگی تقطیع شعر به ارکان
۱۲۰	اختیارات شاعری
۱۲۲	تقطیع شعر با اختیارات شاعری
۱۲۲	اوزان
۱۲۲	پُرکاربردترین اوزان
۱۲۴	تک‌وزن‌ها
۱۲۴	اوزان دوری
۱۲۵	مشخصات اوزان دوری
۱۲۵	وزن رباعی
۱۲۵	اوزان مثنوی
۱۲۶	علم بیان
۱۲۶	تشبیه
۱۲۷	استعاره
۱۲۸	کنایه
۱۲۸	مجاز
۱۳۰	علم بدیع
۱۳۰	آرایه‌های بدیع لفظی
۱۳۰	سجع
۱۳۰	جناس

۱۳۱	واج آرایبی (هم آوایی)
۱۳۱	موازنه
۱۳۱	جناس اشتقاق
۱۳۲	تکرار
۱۳۲	آرایه‌های بدیع معنوی
۱۳۲	مراعات نظیر (تناسب)
۱۳۲	ایهام
۱۳۲	تلمیح
۱۳۳	تضمین
۱۳۳	تضاد (طباق)
۱۳۳	اغراق
۱۳۳	ایهام تناسب
۱۳۳	تضمین
۱۳۴	تناقض (پارادوکس)
۱۳۴	حس آمیزی
۱۳۴	لف و نشر
۱۳۴	حسن تعلیل
۱۳۵	نکات دستوری
۱۳۵	جمله
۱۳۵	نهاد
۱۳۵	گزاره
۱۳۷	نقش‌های تبعی
۱۳۸	جملات استثنایی
۱۳۸	واژه

۱۳۸	فعل
۱۴۱	اسم
۱۴۶	حرف
۱۴۷	برخی نکات دستوری دیگر
۱۴۷	نام آوا
۱۴۷	شبه جمله
۱۴۷	جمله مرکب
۱۴۸	صفت
۱۴۸	واژه آموزی
۱۴۸	مخفف
۱۴۸	حذف
۱۴۸	معنای متفاوت فعل‌ها
۱۴۹	دستور تاریخی
۱۵۴	نقد ادبی
۱۵۴	اهمیت و فایده نقد ادبی
۱۵۴	حدود و امکان نقد ادبی
۱۵۵	انواع نقد یا مکتب‌های نقادی
۱۵۵	نقد لغوی
۱۵۵	نقد فنی
۱۵۶	نقد زیبایی‌شناسی
۱۵۶	نقد اخلاقی
۱۵۶	نقد اجتماعی
۱۵۷	نقد تاریخی
۱۵۷	نقد روان‌شناسی
۱۵۷	معرفی کوتاه چند اثر از آثار مهم نظم و نثر فارسی

۱۶۲.....	مکاتب ادبی
۱۶۲.....	رثالیسم
۱۶۲.....	ناتورالیسم
۱۶۳.....	سمبولیسم
۱۶۳.....	دادائیسم
۱۶۳.....	سوررئالیسم
۱۶۴.....	پست مدرنیسم
۱۶۴.....	گذری بر ادبیات عرب
۱۶۵.....	شعر نوین عرب
۱۶۵.....	ادبیات داستانی معاصر عرب
۱۶۶.....	داستان‌نویسان بزرگ عرب
۱۶۶.....	تاریخ ادبیات ایران
۱۹۲.....	عنوان بعضی از آثاری که در تاریخ ادبیات ایران آمده است
۱۹۵.....	برخی از آثار نثر دوره مشروطه به بعد
۱۹۹.....	آثار برخی از شاعران معاصر
۲۰۱.....	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۳۵۷.....	پاسخ‌نامه
۳۷۰.....	کتاب‌نامه

آغازینه

حمد و ثنای بی‌کران ایزد گیتی را که لطف و کرمش امکان و امانی داد تا نوشته‌ای هرچند مختصر فراهم شود تا راهنمای افرادی گردد که قدم بر راهی می‌گذارند که روزگاری دیگر قلم به دست گرفته، خود قدم به راه دانش و قلم بر سخن و تدبیر خواهند گشود. بسیاری از مطالب از جمله بایدها و نبایدهای نگارشی در آزمون‌های سردفتری نیز مدنظر قرار گرفته است. در این گفتار مجمل تلاش بر این شده بایدها و نبایدهای نگارشی، شایسته‌های گفتاری و نوشتاری به همراه نکاتی که دانستن آنها بایسته و شایسته است، گفته شود. نکات دستوری، نگارشی، املائی، قالب‌ها و گونه‌های ادبی، انواع ادبی و فنون بلاغی مواردی هستند که دانستن آنها بر همه لازم است. این موارد سبب می‌گردد نوشته‌ها آراسته و پیراسته شوند و در گفتار هم تلاش شود مبانی و قوانین زبان پارسی رعایت شود. امید که ایدون باد.

در بخش پایانی هم در جدول‌هایی معرفی مختصری از آثار شاعران و نویسندگان کهن و امروزی آمده است که مروری است کوتاه بر تاریخ ادبیات گذشته و امروز ایران زمین.

بر خود بایسته می‌دانم از ریاست گران‌ارج موسسه آموزش عالی فاضل شیراز، جناب مهندس علی اکبر نکوفر که فرصتی برای این مهم ایجاد کردند، سپاسگزاری نمایم. از بانو راضیه درستی مطلق که کار خطیر صفحه آرایی را بر عهده گرفتند، قدردانی می‌کنم. از دانشجوی خوبم، آقای میلاد راستی که در نوشتن برخی مطالب به من یاری رساندند، نیز سپاسگزاری می‌کنم. اکنون که فیوضات خداوندی در انجام این مقال یاریگر گردید، آن را به پیشگاه ادب‌دوستان و ادیبان تقدیم می‌دارم تا از سر مهر و محبت همیشگی، کاستی‌هایش را گوشزد نمایند.

امید که مقبول افتد و در نظر آید / سولماز مظفری

اردیبهشت‌ماه جلالی یک‌هزار و چهارصد خورشیدی



از گذشته تاکنون بایستگی به کار بردن جمله‌ها و گزاره‌های درست برای ایجاد ارتباط و انتقال پیام به یکدیگر، مورد توجه زبان‌شناسان بوده است. در تمامی شغل - ها و حرفه‌ها نیز این مساله اهمیت بسیار دارد. کاربرد درست جمله‌ها، واژه‌ها، بندهای کلامی، آواها و واج‌ها بسیار مهم و ضروری است تا سخنگو بتواند کلام خود را منتقل کند و سخن خود را به دیگری یا دیگران برساند. برای دریافت اصول و قواعد حاکم بر زمان دانستن بایدها و نبایدهای نگارشی بایسته و شایسته است. بایدها و نبایدها تنها به واژه‌ها و جمله‌ها منحصر نمی‌شود؛ بلکه کاربرد درست علایم سجاوندی هم در جای خود مهم است. گاه با کاربرد نادرست علایم نگارشی، هم محتوا به نادرستی منتقل می‌شود و هم جمله/ جملات شکل نادرستی به خود می‌گیرد. در ابتدای کلام سعی بر این است با توضیحی مختصر علایم نگارشی معرفی و برای هرکدام از این علامت‌ها نمونه/ نمونه‌هایی آورده شود. پس از علایم نگارشی، برخی از نکات نگارشی در کاربرد واژه‌ها، تعابیر و اصطلاحات ادبی بیان می‌شود. توجه به هرکدام از این موارد، نشانگر اهمیت دادن گوینده و نویسنده به کلام خود است.

➤ علایم نگارشی

منظور از نشانه‌گذاری رعایت قواعد سجاوندی و به کار بردن علامت‌ها و نشانه‌هایی است که خواندن و در نتیجه فهم درست مطالب را آسان و به رفع پاره‌ای از ابهام‌ها که پیچیدگی‌های مفاهیم و عبارات پدید می‌آید، کمک می‌کند. ورود این‌گونه علایم و نشانه‌ها در زبان نوشتاری فارسی به دوران بعد از آشنایی ایرانیان با نوشته‌های مغرب زمین به‌ویژه پس از انقلاب مشروطیت برمی‌گردد. کاربرد نشانه‌های نگارشی سبب می‌شود که متن بهتر و درست‌تر خوانده و فهمیده شود. مهم‌ترین نشانه‌های نگارشی که برای پیوند یا جدایی واژه‌ها و عبارات به کار برده می‌شود، عبارت است از: نقطه (.)، نشانه پرسش (؟)، نشانه تعجب (!)، ویرگول/ مکث (،)، نقطه ویرگول (؛)، دو نقطه (:)، نشانه تعلیق (...)، نشانه نقل قول (») و خط تیره (-). افزون بر این نشانه‌های اصلی، نشانه‌های دیگری نیز در نوشته‌ها به کار می‌رود که دارای معانی معینی است. از جمله: پرائتز () و قلاب []. در جدول علایم نگارشی همراه با نمونه‌هایی آورده شده است.

ردیف علایم	موارد کاربرد
۱ نقطه (.)	- در پایان جمله‌های خبری و امری به کار می‌رود. امروز هوا سرد است. پنجره‌ها را ببندید.
	- پس از هر حرفی که به صورت نشانه اختصار به کار رفته باشد:

پروین اعتصامی متولد سال ۱۲۸۵ ه.ش

- پس از کوتاه پاسخها می آید. گفتم: او را دیدی؟ گفت: بله.
 - پس از نقل قول مستقیم یا جملات پرسشی غیرمستقیم:
 - یکی از خبرنگاران از او پرسید سفرش چند روز به طول می انجامد.
 - پس از اعداد و حروف فارسی و لاتین به تفکیک عناوین از یکدیگر:
۱.
۲.

۲ علامت تعجب (!)

- در پایان جمله‌های عاطفی و تعجبی:
- چه گوارا این آب!
- پس از اصوات:
- هان ای دل عبرت بین!
- در پایان جمله‌های امری / نفرینی / نهی:
- در را ببند! الهی خیر نبینی! میازار دلی را!
- بعد از ندا و منادا:

۳ علامت سوال (?)

- علی، ای همای رحمت! ملکا! بتا! نگارا!
- در پایان جمله‌های پرسشی:
- چه کسی در محیط و آلوده گردش می کند؟
- برای نشان دادن مفهوم تردید یا استهزا:
- وفات حافظ در ۷۲۱ (؟) اتفاق افتاد.
- نکته مهم:** آوردن نشانه پرسشی به جای علامت تعجب با آوردن چند علامت سوال درست نیست.

۴ دو نقطه بیانی (:)

- قبل از نقل قول: حضرت علی (ع) فرمودند:
- هنگام برشمردن اجزای یک چیز: آثار سعدی عبارتند از: گلستان، بوستان، غزلیات
- برای معنی کردن واژه: مشوش: پریشان
- برای جدا کردن اجزای ساعت، اسم سوره و آیه، فصل و باب، صفحه و سال در ارجاع درون متنی:
- توحید: ۳ ۷:۲۰ (یوسفی، ۱۳۷۶: ۲۴)

۵ گیومه « »

- سخنی که به صورت مستقیم از جایی یا کسی نقل می‌شود:

پیامبر فرمودند: «طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است.»

- اسامی، عناوین و اصطلاحات علمی یا فنی (فقط بار اول).

«صور خیال» از اجزای اصلی شعر است.

- عنوان مقاله در ارجاعات کتاب‌شناختی درون گیومه قرار می‌گیرد:

مظفری، سولماز (۱۳۹۸) «سفر قهرمانی کهن‌الگویی در ملکوت بهرام

صادقی»، فصلنامه پژوهش ادبیات معاصر جهان، دوره ۲۴، شماره ۲، پاییز و

زمستان، صص ۶۱۰-۵۸۳

۶ ویرگول (،)

- میان عبارت‌ها یا جمله‌های غیرمستقل که در مجموع جمله کاملی را

تشکیل می‌دهند: او با تلاش بسیار، به مقصود رسید.

- پس از منادا: خدایا، مرا عفو کن.

- هر جا واژه یا عبارتی به‌عنوان توضیح، در ضمن جمله یا عبارتی دیگر

آورده شود (بدل): سهراب سپهری، شاعر معاصر، به نقاشی علاقه فراوان

داشت.

- بین چند واژه که اسناد واحدی باشد:

فردوسی، مولوی، سعدی و حافظ از بزرگان شعر فارسی هستند.

- بین دو واژه که ممکن است خواننده آنها را با کسره اضافه بخواند: پدر،

حسن را سرزنش کرد.

- به جای مکث کوتاه در جمله: اگر شب‌ها همه قدر بودی، شب قدر بی-

قدر بودی.

- پس از گروه قیدی در آغاز جمله:

به عبارت دیگر، هر چیز نباید گفت.

- برای جدا کردن اعداد، نشانی و اطلاعات کتاب‌شناختی:

شیراز، خیابان قصردشت، کوچه ۱، مؤسسه آموزش عالی فاضل.

* نکته مهم: قبل از «و»، «یا»، «سپس»، «پس»، «که» و واژه‌ها عطف و فعل

از ویرگول استفاده نکنید.

- ۷ نقطه ویرگول (؛) - برای جدا کردن جمله‌هایی که از نظر ساختمان و مفهوم مستقل به نظر می‌رسند؛ اما در یک عبارت طولانی، با یکدیگر بستگی معنایی دارند:
- دانشجو باید درس بخواند؛ منظم باشد و به سخنان استاد گوش فرا دهد.
- در بیان توضیح و مثال پیش از واژه «مثلا»، «فرضا»، «یعنی»، «مانند»، «برای نمونه»، «زیرا»، «بنابراین»، «از این رو»، «با وجود این»، «در نتیجه»، «با این حال»، «برای مثال»، «همانطورکه» و... هنگام نگارش باید خوب دید؛ یعنی، دقت داشت و هوشیار بود.

- ۸ خط تیره (-) - ابتدای دیالوگ در نمایش‌نامه‌ها :
- کجا بودی ؟ - کتاب‌خانه.
- هنگامی که دو واژه بر روی هم دو جنبه‌ی مختلف از یک منظور را نشان دهند:
- مباحث اجتماعی-روانی گاه بسیار به هم پیوند می‌خورند.
- ابتدای منابع و مأخذ:
- چشمه روشن نوشته دکتر غلامحسین یوسفی
- به معنی «تا» و «به» برای بیان فاصله زمانی و مکانی.
- قطار «تهران - مشهد» حرکت کرد.
- هرگاه واژه‌ای در آخر سطر ننگنجد با قراردادن یک خط تیره بقیه آن را در سطر بعد می‌نویسیم.
- آن خفّاش بدجنس در نزدیکی درخت بلوط من
آویزان شده، تا دیدار بعد خدا-
حافظ تروم عزیز.
- برای جداکردن عبارت معترضه: حضرت علی - علیه السّلام - فرمودند:
- ...

- برای نشان دادن جملات و واژه‌های محذوف: کنایه، استعاره، مجاز، تشخیص و ... جنبه‌هایی از صور خیال را تشکیل می‌دهند.

- سخن ناتمام : شما... شما... زبانم لال...

۹ سه نقطه (...)

- برای نشان دادن کشش هجا در گفتار: سقف هر... ی ریخت . آها... ی حسین، کجایی؟

- افتادگی واژه یا واژه‌هایی از یک نسخه خطی:

اوّل چیزی که نگاه کنند روز قیامت، نماز بود. اگر تمام باشد و به شرط بود، بپذیرند و دیگر... چنان‌که باشد، بپذیرند.

- برای نشان دادن ادامه مطلب و به جای عبارت «و غیره» موضوع شعر می‌تواند حماسی، غنایی، تعلیمی و... باشد.

۱۰ قَلَاب [] مطالبی که جزء اصل کلام نباشد:

جوانان ما اهل فکر کردن و تحلیل کردن [هستند]، این هم امتیاز دیگری است.

- در تصحیح متون واژه‌های الحاقی یا توضیحات احتمالی در قَلَاب گذاشته می‌شود:

گفت: من مردی طرّارم، [تو] این زر به من امانت دادی...

- دستورهای اجرایی در نمایش‌نامه‌ها:

حسین [بانیشخند]: فکر می‌کنید این کار به صلاح شما باشد؟

- برای مشخص کردن نامعلوم بودن محل نشر، تاریخ نشر و ناشر در کتاب‌شناسی منابع:

تهران، مرکز [بی تا] تهران، [بی نا]، ۱۳۹۳ [بی جا]، مرکز: ۱۳۹۳

۱۱ کمانک یا پرائنتز () - معنی و معادل یک واژه: زندگی‌نامه (بیوگرافی)

- توضیح بیشتر: همدان (هگمتانه) در دوره مادها پایتخت بوده است.

- بیان تاریخ، شهرت، تخلص، نام سابق:

پروین اعتصامی (۱۳۲۰ ه.ش) در قم به خاک سپرده شد.

- اضافه کردن مطلبی خارج از محتوای کلام به نوشته:

او به سمت جنگل حرکت کرد (و هیچ کس نمی‌دانست مسیر اصلی او کجاست) و کوله‌پشتی‌اش را همان‌جا گذاشت.

- آوردن منبع درون متنی:

ادبیات جنگ در دانش‌نامه ادب فارسی چنین تعریف شده است: «نوشته-هایی که به نوعی به مساله جنگ و مقوله‌های مرتبط با آن می‌پردازد.» (انوشه، ۱۳۷۹: ۲)

- همراه با نشانه پرسش برای تعجب، تردید و تمسخر:
او خیلی نابغه(؟) است!

- برای جملات کوتاه‌نوشت: حضرت رسول(ص)

- برای توضیحات لازم دستوری و توضیحات واژه در فرهنگ‌ها و دانش-نامه‌ها:

سوزان (ص فاعلی): سوزنده

۱۲ خط مورب، ممیز / - برای جدا کردن روز، ماه، سال: ۱۳۹۴/۲/۲۰

- برای جدا کردن مصرع‌های یک بند:

بی تو مهتاب شبی، باز از آن کوچه گذشتم / همه تن چشم شدم، خیره به
دنبال تو گشتم / شوق دیدار تو لبریز شد از جام وجودم / شدم آن عاشق
دیوانه که بودم / در نهان‌خانه جانم گل یاد تو درخشید / باغ صد خاطره
خندید / عطر صد خاطره پیچید...

- به جای «یا» و «واو عطف» یا معادل دو واژه

بادنجان / بادمجان ارگ / ارک

- برای جدا کردن جلد و صفحه ۱۲۴ / ۲ (جلد ۲ صفحه ۱۲۴)

۱۳ ستاره * - برای توضیح یک واژه در پاورقی

- در آغاز یک سطر به نشانه شروع مطلب جدید

- ایجاد فاصله میان بندها و شعرها

۱۴ پیکان ← برای نشان دادن نتیجه ترکیب چند جزء یا تجزیه یک واژه:

«از پا افتادن» از چند بخش تشکیل شده است ← از (حرف اضافه) + پا
(اسم) + افتادن (مصدر)

۱۵ ایضا " علامت جملات و واژه‌های مشابه:

کتاب سال اول دبیرستان هر جلد ۲۰۰۰ ریال

" " دوم " " ۲۲۵۰ "

۱۶ آکلاد { } برای نشان دادن انشعاب

۱۷ تساوی = برای نشان دادن تساوی میان دو مطلب:

آمدم که تو را ببینم = برای دیدن تو آمدم

➤ **بایدها و نبایدهای املایی و نگارشی**

۱. در زبان فارسی کاربرد واژه‌هایی مانند «شاعره، مدیره، محترمه، این‌جانبه و...» برای بانو/ زن نامناسب است؛ زیرا برخلاف زبان عربی در فارسی، صفت‌هایی این‌گونه برای زن و مرد یکسان به کار برده می‌شود و باید به صورت «شاعر، مدیر، محترم، این‌جانب و...» استفاده شود.
 ۲. همزه «ء» یکی از حروف الفبای فارسی است. این حرف مانند دیگر حروف در خط فارسی حرکت‌گذاری نمی‌شود؛ بنابراین می‌نویسیم: «رأی، مؤسس، جزء» و نمی‌نویسیم: «رأی، مؤسس، جزء».
 ۳. به کار بردن نشانه جمع «ات» مخصوص واژه‌های عربی (جمع مونث سالم) است و استفاده از آن برای واژه‌های فارسی^۱ درست نیست؛ به‌عنوان نمونه «تحقیق» واژه‌ای عربی است و اگر گفته شود «تحقیقات» درست است؛ اما کاربرد واژه‌هایی مانند «پیشنهادات، گرایشات، گزارشات، سفارشات، فرمایشات و...» نادرست است و باید گفته شود «پیشنهادها، گرایش‌ها، گزارش‌ها، سفارش‌ها، فرمایش‌ها و...».
 ۴. نشانه «تئین» مخصوص واژه‌های عربی است و کاربرد آن‌ها با واژه‌های فارسی نادرست است؛ به‌عنوان نمونه واژه «شخصاً» درست است، زیرا «شخص» عربی است؛ اما واژه‌هایی چون «گاهاً، ناچاراً، جاناً، زبانا، دوماً، سوماً و...» نادرست است و به‌جای آن‌ها باید «گاهی، به‌ناچار، جانی، زبانی، دوم، سوم و...» را به کار برد.
 ۵. گاهی به‌جای جمله‌ی دعایی «صلی الله علیه و آله» به اختصار می‌نویسیم (ص). هنگام خواندن این نشانه اختصاری باید بگوییم: «صلی الله علیه و آله»؛ زیرا اگر علیه را از جمله حذف کنیم و فقط بگوییم: «صلی الله»، معنی جمله عربی ناقص و معنای آن چنین می‌شود: «پیامبر که- درود خداوند باد- فرمود:...».
 ۶. معمولاً واژه‌هایی که جمع مکسر هستند، نباید دوباره جمع بسته شوند، بنابراین به‌جای اینکه بگوییم و بنویسیم «اخبارها، خواص‌ها، اخلاق‌ها، کتب‌ها، طرق‌ها، حواس‌ها، اولادها و...» می‌گوییم و می‌نویسیم «اخبار، خواص، اخلاق، کتب، طرق، حواس، اولاد و...».
- نکته مهم:** گفتنی است که واژه‌هایی همچون «ارباب»، «حور»، «جوهر» و «مراسم» با اینکه جمع هستند، دوباره

^۱ برای واژه‌هایی مانند «بهار، پاکت، پند، تراوش، ده، نگارش، نوازش و نمایش» هم باید علامت جمع فارسی «ها» به کار برد؛ واژه‌های که دخیل هستند؛ مانند «نمره، جفنگ، پاکت و...» هم با «ات» عربی جمع بسته نمی‌شوند. علامت «جات» هم وقتی با واژه‌ها به کار می‌رود، بر بیان نوع دلالت می‌کند. این توضیح بایسته است که «ح» صامت میانجی است و واژه‌هایی که به «ی»، «و» و «ا» ختم می‌شوند، این صامت میانجی را دریافت می‌کنند؛ مانند: مرابجات، ترشی‌جات، سبزی‌جات، شیرینی‌جات، طلاجات، داروجات و ...

- جمع بسته می شوند: اربابان، حوریان، جواهرات و مراسم‌ها.
۷. زمانی از اصطلاح «به‌قول معروف» استفاده می‌کنیم، حتماً بعد از آن باید کنایه، ضرب‌المثل، سخن حکمت‌آمیز یا سخنان برجسته بیاید نه یک مطلب معمولی؛ مثلاً اگر بگوییم «آن‌قدر اینجا ایستادم که به‌قول معروف خسته شدم» درست نیست؛ اما می‌توانیم این جمله را این‌گونه اصلاح کنیم «آن‌قدر اینجا ایستادم که به‌قول معروف زیر پایم علف سبز شد».
۸. کاربرد واژه «علیه» درست است نه «برعلیه»؛ زیرا «علیه» یعنی «برضد او» و «برعلیه» یعنی «برضد او» که نادرست است؛ پس به‌عنوان نمونه می‌توان گفت «او علیه کسی اقدام نکرد».
۹. نشانه «یت» مخصوص واژه‌های عربی (مصدرساز جعلی عربی) است و کاربرد آن با واژه‌های فارسی جایز نیست؛ به‌عنوان نمونه اگر گفته و نوشته شود «بشریت، انسانیت، مدیریت» درست است؛ اما نمی‌توان واژه‌هایی مثل «خوبیت، شهریت، رهبریت، آشنائیت، منیت و...» را به کار برد؛ زیرا «خوب، شهر، رهبر، آشنا، من و...» فارسی هستند.
۱۰. واژه‌هایی مانند «املاء، انشاء، امضاء، اجراء، استثناء، اهداء و...» عربی هستند و در زبان فارسی باید بدون همزه پایانی و به شکل «املا، انشا، امضا، اجرا، استثنا، اهدا و...» به‌کاربرده شوند.
۱۱. اصطلاحاتی مانند «حُسن خوبی، سوابق گذشته، مدخل ورودی، گردن‌بند گردن، پارسال گذشته، قند شیرین، پس بنابراین، سایر شهرهای دیگر، شب لیلۃ‌القدر، صعود به بالا، سقوط به پایین، آشکده زرتشتیان، ابر هوا، ابوی من، اخوی من، اجازه رخصت، اسطبل چارپایان، آدمک کوچک، از قبل پیش‌بینی کردن، ارکستر موسیقی، استارت شروع، اشتغال به شغل، استادیوم ورزشی، امروزه روز، اوج قله، با هم هم‌پیمان بودن، بدعت تازه، برکه آبیگری، پای پیاده، پس بدین سبب، پلک چشم، تاب تحمل، تحدید حدود، تخته وایت‌برد، تهویه هوا، جانشین خلف، تخم‌مرغ غاز، خاستگاه اولیه، جسد مرده، خانه‌سرا، خصوصیت ویژه، خلبان هواپیما، دهم عاشورا، نهم تاسوعا، دو طفلان مسلم، روزنامه‌های روزانه، دیشب گذشته، سرمه چشم، خانم کدبانو^۱، سن شخصت سالگی، سوال^۲ پرسیدن، سیر گردش کار، صداع سر، صدر اول، طراح طرح، شاهد عینی، فرد ضارب، فرد مهاجم، قالیچه کوچک، قحط‌الرجال مردان، عسل شیرین، راهب کلیسا، کامیون باری، کلبه محقر، کمدی^۳ خنده‌دار، گارد محافظت، لته دندان، لزوماً باید، ماجرای گذشته، متحد شدن با هم، مردمک دیده، شمر ثمر، مفید فایده، مسلح به سلاح، مسبوق به سابقه، مشغله کاری، مهور به مَهر، معطر به عطر، ملوان کشتی، منقش به نقش، ناهار ظهر، شام شب، نزول به پایین، همه‌مه صدا، نیم‌رخ صورت، یقین قطعی، ورطه نابودی و...» دارای «حشو» یعنی تکرار زاید هستند و کاربرد آن‌ها نادرست است.

^۱ کد+ بانو(خانه/منزل+خانم)

^۲ سوال معنای پرسیدن را می‌دهد و نباید دوباره تکرار شود.

^۳ نوعی نمایش خنده‌دار است که ردیلت‌های اخلاقی و مسائل اجتماعی را به تصویر می‌کشد.

مؤسسه آموزش عالی آزاد فاضل زبان و ادبیات پارسی

۱۲. واژه‌ی «برخوردار» به معنی «بهره‌مند» است و درجایی به‌کاربرده می‌شود که مفهوم مثبت و مفید داشته باشد؛ مثلاً در عبارت «این اتاق از چشم‌انداز مناسبی برخوردار است»، واژه «برخوردار» در معنی درست خود به‌کاررفته است؛ اما اگر بگوییم «این بیمار از ضعف و کم‌خونی برخوردار است»، نادرست است.

۱۳. «حقّ» و واژه‌های دیگری که در زبان عربی تشدید پایانی دارند، مانند «سدّ، حدّ، مستحقّ و...» زمانی در فارسی تشدید می‌گیرند که بعد از آن کسره بیاید؛ مانند «حقّ من، سدّ کرج، مستحقّ کمک و...»؛ در غیر این صورت به تشدید نیازی ندارند.

۱۴. حرف «را»^۱ نشانه مفعولی بلافاصله بعد از مفعول می‌آید؛ بنابراین جمله «لباسی که دیروز خریدم را پوشیدم» نادرست است و باید گفت: «لباسی را که دیروز خریدم، پوشیدم».

۱۵. «گذاشتن» به معنی قرار دادن و وضع کردن است؛ بنابراین قانون‌گذار، بنیان‌گذار و سیاست‌گذار درست است؛ اما «گزرادن» به معنی ادا کردن، به جا آوردن، انجام دادن و بیان کردن است، بنابراین نمازگزار، خوابگزار، سپاسگزاری و خدمتگزار درست است.

۱۶. جمع مکسر مربوط به زبان عربی است؛ مانند: علماء، کتب، علوم، مساجد و...؛ بنابراین واژه‌های فارسی همچون استاد و بستان به صورت اساتید و بساتین نادرست است.^۲

۱۷. فعل «است» و «هست» را به جای یکدیگر نباید به کار برد؛ هست (به معنای وجود دارد): «در حیاط ما درخت نخل هست.» است (فعل اسنادی): «هوا سرد است.»

۱۸. تا حدّ امکان از طولانی‌گویی پرهیز شود. به عنوان نمونه به جای کاربرد «به رشته‌ی تحریر در آورد»، می‌توان گفت «نوشت» یا به جای «اقدام لازم را مبذول داشت» می‌توان گفت «اقدام کرد».

۱۹. «عدم» به معنی نیستی و نابودی است. از کاربرد آن برای ساختن متضاد و در معنای نداشتن خودداری شود، به جای «عدم قدرت» می‌توان گفت: ناتوانی.

۲۰. «باید» و «می‌باید» برای زمان حال و آینده کاربرد دارد. «بایست»، «می‌بایست» و «بایستی» به زمان گذشته اختصاص دارد و با فعل ماضی استمراری به کار می‌رود؛ بنابراین «او بایستی این کار را بکند»، نادرست است.

۲۱. حرف اضافه متناسب با دیگر اجزای عبارت به کار می‌رود. حرف اضافه نامناسب عبارت را نامتعارف و

^۱ حرف «را» در متون گذشته در معانی مختلف کاربرد داشته است: حکیمی را گفتند (را در معنی «به» حرف اضافه است)، او را دفتری است (در معنای رای مالکیت)، خدا را، خدا را (رای قسم) و ...

^۲ واژه‌های «خان، بندر، درویش، دستور، میدان، دهقان، خاتون، ترکمن، لر، ترک، کرد و افغان» باید با «ها» جمع بسته شوند و کاربرد «خوانین، بنادر، دروایش، دساتیر، میادین، دهاقین، خواتین، تراکمه، الراد، اتراک، اکراد و افاغنه» نادرست است.

نادرست جلوه می‌دهد. برخی از فعل‌ها^۱ و اسم‌ها^۲ دارای حرف اضافه مخصوص به خود هستند، مانند: برخوردار (از)، متفاوت (با)، عشق (به)، مهارت (در)، نفرت (از)، آشنایی (با)، گنجیدن (در)، بردن (از)، باختن (به)، جنگیدن (با) و ...

۲۲. در دو جمله وقتی افعال تفاوت دارند، نمی‌توان فعل جمله اول را حذف کرد، چون قرینه ندارد. بنابراین «او کودکان را آماده و به پارک برد» نادرست است و باید گفت: «او کودکان را آماده کرد و آنها را به پارک برد.»

۲۳. از جمله‌های دوپهلوی و مبهم در نثر باید خودداری کرد. ننویسیم: محمد به برادرش گفت که قبول شده است. معلوم نیست منظور از کسی که قبول شده است محمد است یا برادرش.^۳

۲۴. واژه «معدود» و «محدود» را در جای خود باید به کار برد. معدود برای شمارش به کار می‌رود: «افراد معدودی با ما آمدند». محدود، حد و مرز را مشخص می‌کند: «فضای کلاس محدود است.»

۲۵. آمدن الف و لام (ال) بر سر واژه‌ها از ویژگی‌های زبان عربی است و آوردن آن بر سر واژه‌های فارسی، درست نیست. پس بهتر است از ترکیب‌هایی مانند «حسب‌الخواهش»، «حسب‌الفرموده»، «حسب-السفارش»، «حق البوق»، «قصرالدشت»، «شکوه‌السادات»، «ایرانی‌الاصل»، «دستورالعمل»،^۴ «نافذالفرمان»، «حسب‌الفرمان» و «قلیل‌الخرد» و ... پرهیز کرد.^۵

۲۶. تا حد امکان از به کار بردن فعل‌های «می‌باشد» و «می‌باشند» اجتناب کنید. «هوا آفتابی می‌باشد» نادرست و «هوا آفتابی است» درست است.

^۱ برخی نمونه‌های دیگر: آراستن (با)، آزدن (از)، آغشتن (به)، آزمون (به)، آویختن (از)، اندودن (به)، بالیدن (به)، اندیشیدن (به)، پیچاندن (بر)، پیوستن (به)، تاختن (به)، درماندن (از)، گرویدن (به)، نوشاندن (به)، نهفتن (از)، برخاستن (از)، سپردن (به) و ...

^۲ برخی نمونه‌های دیگر: آشتی (با)، اختلاف (با)، ابلاغ (به)، ازدواج (با)، اتکا (بر)، توجه (به)، حمایت (از)، مذاکره (با)، مصاحبه (با)، مشاعره (با)، تمسک (به)، دخالت (در)، محول (به)، متارکه (با)، گله (از)، مجادله (با)، اصابت (به)، استفاده (از)، اشاره (به)، تلقین (به)، تکیه (بر)، به، تفهیم (به)، همراهی (با)، نبرد (با)، ستیز (با)، قهر (از)، با، شباهت (به)، وابستگی (به)، نزاع (با)، مضایقه (از)، اعزام (به)، بازدید (از)، اعتراض (به)، اعتیاد (به)، اقتباس (از) و ...

^۳ جمله‌هایی مانند (او دوست پنج ساله من است / سعید با پدر و مادر بیمارش نرفت / پدر مولوی، صاحب معارف، عارفی وارسته بود و ...) دارای ابهام و کژتابی است. کاربرد این جمله‌ها نادرست است.

^۴ شایسته است به جای «دستور العمل» گفته شود: شیوه‌نامه.

^۵ معادل برخی از واژه‌های عربی: ابدالدهر (همیشه)، جدیدالتاسیس (نوبنیاد)، جلیل‌القدر (محترم)، سهل‌الوصول (آسان‌یاب)، صریح‌اللهجه (رُک)، ضعیف‌النفس (سست بنیاد)، طویل‌القامه (دراز اندام)، عظیم‌الجثه (هیگلمند)، فارغ‌البال (آسوده)، فارغ‌التحصیل (دانش آموخته)، قسی‌القلب (سنگدل)، کثیرالانتشار (پرشماری)، کما فی السابق (مانند گذشته)، مفقود الاثر (گمشده)، صعب‌العلاج (دیر درمان)، خاتمه الامر (آخر کار).

مؤسسه آموزش عالی آزاد فاضل زبان و ادبیات پارسی

۲۷. «دلیل» به معنی «نشانه و راهنما» و علت به مفهوم «سبب» است؛ بنابراین بگوییم: «مسابقات به علت بارانی بودن برگزار نشد.»

۲۸. «جهت» نشان‌دهنده «سمت و سو» است و نباید به جای «برای» یا «به منظور» به کار رود؛ بنابراین بگوییم: «برای استراحت به سفر می‌روم.»

۲۹. از کاربرد فعل مجهول زمانی که نهاد جمله مشخص است، خودداری شود؛ بنابراین به جای «بوستان توسط سعدی سروده شد»، باید گفت: «سعدی بوستان را سرود.»

۳۰. نباید به پیروی از مطابقت صفت و موصوف عربی، در زبان فارسی هم بین صفت و موصوف مطابقت ایجاد کرد؛ هرچند این عبارات از زبان عربی به زبان فارسی وارد شده باشند؛ پس به کار بردن «ابنیه معتبره، بانوی محترمه، والده مکرمه، قوانین منسوخه، متون قدیمه، نامه واصله، پرونده مختومه، همشیره مکرمه، خانم لیسانسه، کاغذ باطله و علوم مختلفه» نادرست است و باید گفت: «بناهای معتبر، بانوی محترم، مادر بزرگوار، قوانین منسوخ، متون قدیم، نامه رسیده، پرونده خاتمه‌یافته، خواهر مکرم، خانم لیسانس، کاغذ باطل و علوم مختلف.»

➤ واژه‌های مشابه / متشابه

یکی از مشکلاتی که در املای فارسی با آن روبه‌رو هستیم، وجود واژه‌های مشابه (متشابه) است. تعداد واژه‌های مشابه زبان فارسی کم، ولی تعداد واژه‌های مشابه دخیل زبان عربی بسیار زیاد هستند. واژه‌های مشابه (متشابه) به واژه‌هایی می‌گویند که در تلفظ یکسان، اما در نوشتن و معنی و هم‌ریشگی باهم تفاوت دارند. تشابه این واژه‌ها یا در آوا یا در نشانه‌ها یا در هر دو است. از این نظر این واژه‌ها بر سه نوع تقسیم می‌شوند:

۱. **واژه‌های هم‌آوا:** واژه‌هایی که از نظر تولید آوا (تلفظ) یکسان هستند؛ ولی از نظر نوشتاری متفاوت هستند؛ مانند:

(خار، خوار)، (خوان، خان)، (خواست، خاست)، (ثواب، صواب)، (حیاط، حیات)، (آلم، علم) و...

۲. **واژه‌های هم‌نویسه:** این واژه‌ها از نظر نوشتاری مانند هم هستند؛ اما از نظر آوایی تفاوت دارند؛ مانند: (گل، گِل) -

(کشتی، کشتی) - (مَشک، مُشک) - (نَشسته، نَشسته) - (می‌کند، می‌کند) - (می‌برد، می‌برد) - (مَلک، مَلک،

مَلک) - (کشت، کشت) - (شکر، شکر) - (سَم، سَم) - (سحر، سحر) - (تنگ، تنگ) - (کرم، کرم، کرم) - (چشم،

چشم) و...

۳. واژه‌های هم‌آوا و هم‌نویسه: این واژه‌ها هم از نظر نوشتاری و هم آوایی مانند هم هستند؛ ولی از نظر معنی متفاوت هستند.

شیر: شیر خوردنی	شیر: حیوان وحشی	ریش: موی صورت	ریش: زخم
سیر: کسی که گرسنه نیست	سیر: نوعی پیازچه	زهر: سم	زهر: گل وشکوفه
دوش: دیشب	دوش: شانه	بادیه: بیابان	بادیه: کاسه مسی
شارع: قانون‌گزار	شارع: راه، خیابان	زبان: عضوی در دهان	زبان: زبان گفتار
رسته: رهاشده	رسته: صف، بازار	پیچ: خم و تاب	پیچ: میخ فلزی دنده‌دار
خیر: نه	خیر: خوبی	گور: قبر	گور: گورخر
گاز: دندان گرفتن	گاز: انبر (گازانبر)	تنگ: کم‌پهنا و باریک	تنگ: دره‌ی کوه
روا: برآورده شدن	روا: جایزه، شایسته	روان: جاری	روان: روح، جان

تعدادی از پرکاربردترین واژه‌های متشابه که در زبان فارسی معمول است، در جدول زیر آورده شده است.

ابلیغ (رساتر)	ابلق (سیاه‌وسفید)	اثیر (بالای کره زمین)	اسیر (گرفتار)
اثاث (وسایل خانه)	اساس (پایه)	عسیر (دشوار)	عصیر (فشرده شده)
اتلال (تپه‌ها)	اطلال (مکان بلند)	أخَس (بدتر)	أخَص (ویژه)
اثم (گناه)	اسم (نام)	احسان (نیکی کردن)	احصان (زن گرفتن)
احتفاظ (خوشحالی، بهره)	اهتزاز (جنبش کردن)	استرضاء (طلب خشنودی)	استرضاع (شیر خواستن طفل)
ارضاء (خشنود ساختن)	ارضاع (شیر دادن)	اسراف (زیاده‌روی)	اصراف (گرداندن)
اریکه (تخت)	عریکه (خوی و منش)	اشباه (مانندها)	اشباح (جمع شَبَح)
آجل (آینده)	عاجل (شتابنده، دنیا)	ارض (زمین)	عرض (پهنا)
اذل (خوارتر)	اضل (گمراه‌تر)	امر (فرمان)	عَمرو (اسم عربی)
أقرب (نزدیک‌تر)، عَقرب (کژدم)	أغرب (دورتر)	أَمَل (آرزو)	عمل (کار)
أشیاء (پیروان)	اشیاء (چیزها)	انتساب (نسبت داشتن)	انتصاب (گماشته شدن)
اقناع (قانع کردن)	اغناء (بی‌نیاز ساختن)	انزجار (بیزاری)	انضجار (دلسردی)
افصح (خوش‌بیان‌تر)	افصح (گشاده‌تر)	أوان (هنگام)	عوان (پیشکار)
أقارب (نزدیکان)	عقارب (کژدم‌ها)	بأس (خشیم، شدت)	بَعث (برانگیختن)
آلم (درد)	عَلَم (بیرق)	بحر (دریا)	بهر (برای، قسمت) «فارسی»

ایلم (دردناک)	علیم (دانا)	برائت (بیزاری)	براعت (چیره‌دستی در علم و ادب)
الغاء (از کار انداختن)	القاء (تحریک کردن)	بَسْت (پناه، فعل بست)	بسَط (گسترده، فراخی)
بهاء (روشنی)	بها (قیمت) «فارسی»	تَحِيَّت (زنده‌باد گفتن)	تهیِّت (آماده کردن، تهیّه)
تابع (پیروی کننده)	طابع (چاپ کننده)	تعویذ (پناه بردن)	تعویض (عوض کردن)
تأویل (برگرداندن)	تعویل (تکیه کردن)	تَغْلَب (به‌زور گرفتن)	تَغْلَب (نادرستی کردن)
تألم (دردناک بودن)	تَعْلَم (یادگرفتن)	تفریغ (تمام کردن حساب)	تفریق (جدا کردن)
تأدیه (ادا کردن)	تعذیه (متعذی کردن)	تَكْثَر (زیادشدن)	تَكْسَر (شکستگی)
تحدید (حدومرز معین کردن)	تهدید (ترساندن)	تکثیر (زیاد کردن)	تکسیر (زیاد شکستن)
تحلیل (حل کردن)	تهلیل (لاله‌الله گفتن)	تین (انجیر)	طین (گل)
ثبت (یادداشت کردن)	سَبْت (شنبه)	سَمَر (افسانه شب)	ثَمَر (میوه)
ثری (خاک و زمین)	سرا (خانه) «فارسی»	ثَمین (گران‌بها)	سَمین (فربه)
ثَمَن (بها و قیمت)	سَمَن (فربه‌ای)	ثَناء (ستایش)	سَناء (روشنایی)
سفر (کوچ کردن)	صَفَر (ماه دوم قمری)	ثَوَاب (مزد و پاداش)	صَوَاب (درست)
جهد (انکار کردن)	جهد (کوشش)	حار (گرم)	هار (سگ هار)
جزر (قطع کردن، ریشه)	جزر (کشش آب دریا)	حارث (برزگر)	حارس (نگهبان)
حُبُوب (دانه‌ها)	هُبُوب (وزش باد)	حراثت (برزگری)	حراست (پاسبانی)
حارب (جنگ کننده)	هارب (گریزان)	حمزه (اسم خاص)	همزه (حرف اول الفبا)
حَرَم (مکان محترم)	هَرَم (از اشکال هندسی)	حائز (شایسته)	حائض (زن حیض دیده)
هضم (گوارش)	هزم (شکست دادن)	حور (فرشته)	هور (آفتاب، خورشید) «فارسی»
حاسد (بدخواه)	حاصد (دروگر)	حوزه (انجمن)	حوضه (گودال آب)
حلیله (زن عقدی)	هلبله (نام دارویی است)	رائی (بیننده)	راعی (چوپان)
رازی (منسوب به شهرری)	راضی (خشنود)	زاهر (درخشانده)	ظاهر (آشکار)
رضاء (خشنودی)	رضاع (شیر خوردن)	زُهور (گل‌ها)	ظهور (آشکار شدن)
زاغ (کلاغ‌سیاه)	زاق (رنگ آبی تند)	سبا (اسم خاص)	صبا (بادی که از شرق بوزد)
زخم (جراحت) «فارسی»	ضخم (کلفتی)	سبقت (پیش افتادن)	صِبغت (صبغه-رنگ کردن)
زراعت (کاشتن)	ضراعت (زاری کردن)	ساعد (بازو)	صاعد (بالا رونده)
زمین (کره زمین) «فارسی»	ضمین (عهده‌دار-ضامن)	سَتر (پوشش)	سَطَر (نوشته-خط)
ستور (حیوان سواری) «فارسی»	سطور (جمع سطر)	سِفر (کتاب)	صِفر (تهی سخالی)

سُتوه (به تنگ آمده) «فارسی» رویه‌ها)	سَطوح (جمع سطح- سَطح)	سَفر (فرستاده)	صَفر (آواز بلبل-سوت)
سِحْر (جادو)	صِهر (داماد)	سَلَب (کندن و دور کردن)	صَلَب (به دار زدن)
سَد (بستن)	صَد (عدد ۱۰۰-گمراه)	سَلِيب (کنده شده)	صَلِيب (چوبه دار)
سَدِيد (محکم)	صَدِيد (گمراه-چرک و خون)	سِلَاح (اسباب جنگ)	صِلَاح (خوشی-شایستگی)
سَرِير (تخت)	صَرِير (آواز قلم نی)	سُم (پای جانداران)	صُم (کَر)
سَرِيع (تند)	صَرِيع (آنکه به سرگیجه دچار است)	سُورَه (قسمتی از قرآن مجید)	صُورَت (چهره)
سُور (سوره‌ها)	صُور (صورت‌ها)	ضِیاء (روشنایی)	ضِیاع (آبادی‌ها) ضِیاع (هدر کردن)
سُور (دیوار قلعه)	صُور (شیپور)	عَزم (قصد و آهنگ)	عَظْم (استخوان)
سُوط (تازیانه)	صُوت (آواز صدا)	عَزِمت (آهنگ، دعا و افسون)	عَظِیمه (بزرگ)
سَیْف (شمشیر)	صَیْف (تابستان)	غَالِب (چیره)	قَالِب (کالبد)
شِست (انگشت ابهام)	شِصت (عدد ۶۰)	غَدِير (گودال آب)	قَدِير (توانا)
غُزاء (جنگ) غُذاء (خوراک)	قُضاء (فرمان-حکم اتفاق)	ذَقن (چانه)	زَعَن (کرکس)
غُزات (جنگجویان)	قُضات (داوران)	ذَکی (باهوش)	زَکی (پاکیزه)
حائِل (فاصله)	هائِل (ترسناک)	ذَلت (خواری)	زَلت (لغزش)
حِیات (زندگی)	حِیاط (فضا-خانه)	ذَمِیمه (نکوهیده)	ذَمِیمه (چسبانده شده)
خِتا (اسم خاص)	خِطاء (لغزش و گناه)	ذَمائم (جمع ذمیمه)	ذَمائم (جمع ذمیمه)
ذَرع (واحد اندازه طول)	زَرع (کاشتن)	ظِل (سایه)	ضِل (گمراهی)
ذَم (بدگویی)	ذَم (پیش چسباندن)	غِیاث (فریادرس)	قِیاس (سنجش-اندازه)
غَرِبت (دوری از وطن)	قَرِبت (نزدیکی)	فائِز (رستگار)	فائِض (بهره‌مند)
غَرابت (نامناسب بودن)	قَرابت (خویشی)	فَترت (شکست و ناتوانی)	فِطرت (سرشت)
غَرِيب (دور از وطن)	قَرِيب (نزدیک)	فَتور (سستی کردن)	فَطور (خوردن روزه)
غَمز (سخن چینی)	غَمض (بخشیدن گناه)	قَراغ (آسودگی)	قَراغ (جدایی)
غَوث (فریادری)	قوس (کمان)	فاسد (تباه)	فاسد (رگ زن)
غَوص (فرورفتن در آب)			
کَثَره (زیادی)	کَسره (حرکت زیر-□)	مَحذور (پرهیز شده)	مَحظور (منع شده)
مَقَنی (چاه کن)	مَعَنی (آواز خوان)	مَحسن (مرد نیکوکار)	مَحصن (مرد صاحب زن)
مَأْمور (امر شده)	مَعْمور (آباد شده)	مَرئی (دیده شده)	مَرعی (رعایت شده)
مَأْمول (آرزو)	مَعْمول (عمل شده)	مَزار (نی لیک)	مَضمار (میدان-باطن)

متألم (دردناک)	متعلم (دانش آموز)	مستور (پنهان)	مسطور (نوشته شده)
محمجور (ممنوع)	مهجور (دور افتاده)	مستغل (صاحب ملک و غله)	مستقل (پابرجا)
مصائب (گرفتاری ها)	مصاعب (دشواری ها)	نثر (پراکندن - ضد نظم)	نصر (یاری کردن)
مغلوب (شکست خورده)	مقلوب (وارونه)	نحر (کشتن شتر)	نهر (جویبار)
مفرغ (نام فلزی است)	مفرق (محل جدایی)	نذیر (ترساننده)	نظیر (مانند)
منسوب (نسبت داده شده)	منصوب (گماشته شده)	نَسَب (بستگی خانوادگی)	نَصَب (گماشتن - ضد عزل)
منزجر (بیزار)	منضجر (دلتنگ)	نغز (خوب و پسندیده)	نقض (شکستن پیمان)
ناظر (بیننده)	ناصر (سبز و شاداب)	نواهی (نهی کننده ها)	نواحی (اطراف)
وَهی (سستی)	وَحی (پیام غیبی)	هوا (گاز تنفسی اکسیژن و ازت ...)	هوی (خواهش نفس)

➤ واژه های همگون^۱

واژه هایی که هر دو شکل املائی آنها درست و رایج است و در جمله ها ارزش یکسان دارند. معمولاً معنی آنها در بیشتر موارد یکی است. گاه یکی از این واژه ها ادبی یا قدیمی تر است.

آباد / آبادان	تن آسانی / تن آسایی	درازی / درازا	عجوز / عجوزه
آزاد / آزاده	ثمر / ثمره	دنبال / دنباله	غریبال / غریبیل
آستان / آستانه	جارو / جاروب	دهان / دهن	غمخوار / غمخواره
آسیا / آسیاب	جانان / جانانه	دیرین / دیرینه	فهرس / فهرست
آشکار / آشکارا	جاودان / جاودانه	رخسار / رخساره	قحط / قحطی
آشیان / آشیانه	جزء / جزو	روان / روانه	قدیم / قدیمی
انگشتر / انگشتری	جهیزیه / جهازیه	روزن / روزنه	کران / کرانه
ابزار / افزار	چار / چهار	روشنی / روشنایی	گوشمال / گوشمالی
بوس / بوسه	چهر / چهره	رهگذر / رهگذار	مانند / ماننده
پنهان / پنهانی	چنان / چنان	شرار / شرر / شراره	منار / مناره
پیرامون / پیرامن	خارا / خاره	شکیب / شکیبایی	مهمان / میهمان
تمیز / تمییز	خورش / خورش	صاف / صافی	نشان / نشانه

^۱ برگرفته از کتاب آموزش ویراستاری و درست نویسی (۱۳۹۶) به کوشش دکتر حسن ذوالفقاری

➤ واژه‌های دو املائی^۱

صورت اول رایج‌تر است.

آبان / آبان	امپراتور / امپراطور	تنبور / طنبور	یقه / یخه
آذوقه / آذوقه	اسطبل / اصطلب	توس / طوس	قوچ / غوچ
آروق / آروغ	ایتالیا / ایطالیا	تھماسب / طھماسب	تغار / طغار
آیینہ / آینه	باباغوری / باباقوری	تھران / طھران	تشت / طشت
اتاق / اطاق	باتری / باطری	چارق / چارغ	الم شنگه / علم شنگه
أتراق / اوتراق	باتلاق / باطلاق	حوله / هولہ	باتری / باطری
اتریش / اطریش	باتوم / باطوم	دکمه / دگمہ / تکمہ	سندل / صندل
ارابه / عرابہ	باجناق / باجناق	دنبک / تنبک / تمبک	سوغات / سوقات
ارگ / ارک	بادنجان / بادمجان	زرتشت / زردشت	قدغن / غدغن
تاؤل / طاؤل	بغچه / بقچه	زغال / ذغال	تالش / طالش
تایباد / طایباد	بلیت / بلیط	ساقدوش / ساغدوش	ترابلس / طرابلس
تایر / طایر	بوذرجمهر / بوزرجمهر	قرشمال / غرشمال	تراز / طراز
تبرزین / طبرزین	پیژامه / پی جامه	قلیان / غلیان	ترخون / طرخون
تپانچه / طپانچه	تارم / طارم	قیقاج / غیغاج	نردبان / نردبام
ستبر / سطبر	تاس / طاس	لاتاری / لاطاری	نفتالین / نفظالین
سقلاب / صقلاب	تاقدیس / طاقدیس	مالیخولیا / ماخولیا	هجدہ / هیجدہ / ہژدہ
سقلمہ / سغلمہ	تالار / طالار	ملافہ / ملحفہ	یقه / یخه

^۱ برگرفته از کتاب آموزش ویراستاری و درست نویسی (۱۳۹۶) به کوشش دکتر حسن ذوالفقاری

➤ واژه‌های دخیل

واژه‌هایی هستند که از زبان دیگر وارد زبان پارسی شده‌اند و البته فرهنگستان زبان و ادبیات پارسی سعی بر معادل-سازی^۱ بسیاری از این واژه‌ها دارد. به برخی از این واژه‌ها در جدول زیر اشاره می‌شود.

انگلیسی	ارگان، دیسکت، چک، آیتم، اوپن، هتل، کارواش، پارک، دوپینگ، کمپانی، کافی‌شاپ، ورک‌شاپ، تیم، فریزر، پارتی، بوکس، موبایل، تست، فینال/فاینال، واگن، پلیس، گیلان (به معنای لیوان) و ...
فرانسوی	لامپ، ماشین، مبل، تئاتر، سانسور، دیپلم، راندمان، آدرس، سوپ، سیفون، شیک، شارلاتان، موزیک، سالاد، بلیت، بالکن، کاندیدا، تابلو، تلویزیون، اتومبیل، مد، پروژه، تکنولوژی، باتری، فاز، آپارتمان، تابلو، دیالوگ، کاراکتر، ژست، کادو و ...
روسی	استکان، پالتو، اسکناس، چرتکه، جلیقه، سالن، سماور، درشکه، بشکه، چمدان، اُرسی، نعلبکی، اسکناس، گاری، پوتین و ...
مغولی	ایل، بیلاق، آقا، خانم، سوقات، قدغن، شلاق، نوکر، پلو، چلو، یساول، قلدر، قورمه، قیمه، باجی، داداش، مشتلق، یورش، الاغ، تومان و ...
هندی	کافور، قرنفل، نیلوفر، کفاره، آش، کبی، یوغ، دارچین، نارگیل، فلفل، جنگل، شغال و ...
یونانی و رومی	منجنیق، فردوس، قفس، فنجان، درهم، لنگر، نرگس، کبریت، زمرد، مروارید، صوفی، سیم، کالبد، موسیقی، ناموس، قلم، مرمر، اقاچیا و ...
آرامی و سریانی	کاهن، شیدا، شیطان، قرمز، یلدا، کلیسا، کنشت، ناسوت، شنبه، شبیر، شبیر، کاسه، طعم، کیسه، گنبد، تابوت و ...
ترکی	خاتون، بیگم، اتابک، سنجاق، باشی، یزک، یاغی، دوقلو، قرق، آذوقه، کمک، فوری، پرچم، فیچی، اجاق، اتاق، یونجه، چکمه و ...
چینی	کاغذ، چای، تیمچه

^۱ معادل برخی از این واژه‌ها: اینترنت (تارنما، شبکه جهانی)، پی‌پر (کاغذ)، رفرنس (ماخذ، منبع)، پورسانت (درصد)، پاسپورت (گذرنامه)، کامپیوتر (رایانه)، ویزیتور (بازاریاب)، تاکتیک (شیوه، روش)، کاراکتر (شخصیت)، دیالوگ (گفت و گو)، لابی (رایزنی)، کنترل (بازدید، بررسی)، ژست (قیافه، رفتار)، ویرگول (درنگ)، پرائنز (کمانک)، سیکل (چرخه)، راندمان (بازده)، پروسه (فرایند)، سالن (تالار)، فیکس (همگون سازی)، پارتیشن (دیواره)، چارت (نمودار)، چت روم (اتاق گفت و گو)، چک (بازبینی)، دانلود (بارگیری)، دپرس (افسرده)، دیلیت (حذف/ پاک کردن)، دیکتاتور (خودکامه)، دیزاین (طراحی)، دیتا (داده)، رزرو (ثبت)، ریکاوری (بازیابی)، ری استارت (بازنشانی)، ری ست (بازنشانی)، روتین (یکنواخت)، ساپورت (پشتیبانی)، سایز (اندازه)، سلبریتی (چهره)، سوپرمارکت (فروشگاه)، سیستم (سامانه)، سرچ (جستجو)، فالو (دنبال)، فرمت (قالب)، فروم (تالار گفت‌وگو)، فان (شاد)، فایل (پرونده، پوشه)، آن‌لاین (برخط)، آفلاین (خاموش)، فنس (نرده)، فیلد (زمینه)، کات (قطع)، کاریزما (جذبه)، کاست (نوار)، کامنت (نظر/ دیدگاه)، کاور (پوشش)، کپشن (سرلوحه، سرنمون)، کرنر (گوشه)، کلاسیک (دیرینه)، کنسرت (هم‌نوازی)، کنفرانس (نشست)، کیس (مورد)، کمپانی (شرکت)، کالکشن (مجموعه)، گلر (دروازه‌بان)، لابراتوار (آزمایشگاه)، گیمر (بازیکن)، لاکچری (زندگی مجلل)، لوستر (چراغ آویز)، لینک (پیوند)، لیدر (رهبر)، لایک (سبک، آرام)، میس کال (رد تماس)، لوگو (نشان)، میکروفون (بلندگو)، والپیپر (کاغذ دیواری)، ویزا (رواید)، ویس (صدا، آوا)، هک (رخنه)، یونیفورم (لیاس یک‌دست).

مؤسسه آموزش عالی آزاد فاضل زبان و ادبیات پارسی
 به دلیل کاربرد زیاد واژه‌های عربی در زبان فارسی، از آوردن آن‌ها صرف‌نظر می‌شود. برای دریافت واژه‌های عربی
 می‌توان به ریشه واژه‌ها یا حضور حروف عربی در واژه توجه کرد.

➤ به کار نبریم...

آتش گشودن	این تعبیر گرت‌برداری ^۱ از واژه‌ای فرانسوی است و باید به جای آن «تیراندازی / شلیک کردن» به کار برد.
آفتاب گرفتن	گرت‌برداری از تعبیری انگلیسی است، باید «آفتاب‌خوری / آفتاب‌نشینی» به کار برد.
آویزان بودن	گرت‌برداری از واژه انگلیسی است و نباید به کار برد.
اتوبوس گرفتن	گرت‌برداری از واژه‌ای فرانسوی است و «گرفتن» به معنی کاربرد «دریست» برای اتوبوس نادرست است.
از نقطه نظر ...	گرت‌برداری از واژه‌ای انگلیسی است؛ باید «از نظرگاه، از لحاظ، از دیدگاه، از نگر» به کار برد.
استمداد طلبیدن	برای استمداد، فعل «کرد» استفاده می‌شود.
اعاده از ...	حرف اضافه مخصوص «اعاده»، «برای» است.
اقلأ	این واژه تنوین‌پذیر نیست. باید «حداقل / دست کم» به کار برد.
اکثراً	واژه عربی «اکثر» تنوین نمی‌گیرد و باید «غالباً / بیشتر» به کار برد.
انتظار رفتن / انتظار داشتن	این ترکیب‌ها گرت‌برداری از اصطلاحی انگلیسی است و باید «احتمال داشتن / پیش‌بینی کردن» به کار برد.
انجام دادن / اجرا کردن	«انجام» به جای «اجرا» به کار می‌رود؛ درحالی‌که «انجام» به معنای «پایان» است.
انگار	اصطلاحی عامیانه است و به جای «گویی» به کار رفته است.
برخوردار	واژه‌ای است که برای جمله‌های مثبت به کار می‌رود و زمانی‌که از نقص، نیستی و کاستی سخن گفته می‌شود، نباید آن را به کار برد.
بلادرنگ	«بلا» برای واژه‌های عربی کاربرد دارد و نباید با واژه «درنگ» که پارسی است، به کار رود.
بها دادن	گرت‌برداری از اصطلاحی انگلیسی است و نباید به جای «اهمیت دادن» به کار برد.

^۱ گرت‌برداری نوعی وام‌گیری زبانی است که در آن، صورت ترکیبی یا اصطلاحات زبانی دیگر، تجزیه می‌شود و برای
 هر یک از واژه‌های آن اصطلاح، یک معادل قرار داده می‌شود و عبارت به زبان وام‌گیرنده ترجمه می‌شود.

به خاطر	اصطلاحی عامیانه است و نباید به جای «برای، به منظور» به کار برود.
به قول معروف	اصلاحی است که پس از آن باید سخن معروف، ضرب‌المثل یا اصطلاحی کنایی بیاید و نباید پس از آن جمله‌ای عادی و معمولی قرار بگیرد.
به نوبه خود...	نوبه به معنی «نوبت» عربی است و باید به جای آن گفت: «به سهم...».
بی تفاوت	گرته‌برداری از واژه‌ای فرانسوی است و به جای آن می‌توان «بی‌اعتنا، بی‌توجه» به کار برد.
پیاده شدن/ پیاده کردن	به جای این عبارات می‌توان گفت: «اجرا کردن».
تحت...	به جای این واژه عربی می‌توان «زیر.../ در...» به کار برد.
تکمیل نقایص	عبارتی نادرست است و باید گفت: رفع عیب‌ها، رفع نقص‌ها.
تماس حاصل کردن	عبارت نادرستی است و باید گفت: تلفن زدن، ارتباط برقرار کردن.
چطور می‌شود؟	به جای «چرا؟» به کار می‌رود و نادرست است.
حمام گرفتن	گرته‌برداری است و باید گفت: [به] حمام رفتن.
خراب ساخت	عبارتی متناقض است و نادرست؛ باید گفت: خراب کرد.
در رابطه با/ در ارتباط با...	باید گفت: درباره...
در فاصله...	تعبیری عامیانه است و باید گفت: طی، پس از ...
در گوش فرو کردن	عبارتی نادرست است و باید گفت: گفتن، تلقین...
دریافت کردن	نادرست است و گرته‌برداری از واژه انگلیسی؛ باید گفت: «گرفت».
دست پیدا کردن	باید به جای آن گفت: فهمیدن، دریافتن، پیدا کردن، کشف کردن، در اختیار گرفتن
سوبله/ چوبله	در تناسب با «دوبله» ساخته شده که هر دو نادرست هستند؛ باید گفت: سه برابر، چهار برابر.
دوماً، سوماً	«دوم» و «سوم» واژه‌هایی پارسی هستند و تنوین نمی‌گیرند.
رسوخ کردن	نادرست است و باید گفت: «تاثیر گذاشتن».
رشد منفی	عبارتی متناقض است و باید گفت: «کاهش، سیر نزولی».
روی کسی حساب کردن	گرته‌برداری از واژه‌ای انگلیسی است، باید گفت: «امیدوار بودن، تکیه داشتن به کسی».
زیر سوال بردن	عبارتی نادرست است و باید گفت: تردید کردن، انتقاد کردن، شک کردن، عمل نکردن.
سر به فرمان	نادرست است و باید گفت: «گوش به فرمان».
سوار شدن بر کار...	نادرست است و نباید به کار برد.

فهمیدن	کاربرد این مصدر به جای «دریافت کردن» نادرست است.
مقدمه ای بر...	نادرست است و باید «مقدمه‌ای در» گفته شود.
می‌رود که.../ می‌رود تا...	هر دو نادرست هستند.
نشست کردن	برای مایعات و گازها به کار می‌رود و نباید برای واژه‌های دیگر به کار برد.
همین جوری	تعبیری عامیانه به جای «همین گونه» است.
هر از چندگاه	تعبیری نادرست است و باید گفت: گاه، گاه‌گاه و مواقع دیگر.
شامل/ مشمول	نباید این دو واژه را به جای هم به کار برد: «شامل» یک کل است که زیرمجموعه‌هایی دارد؛ درحالی‌که «مشمول» چیزی یا کسی است که زیرمجموعه یک کل قرار می‌گیرد.
عصبانی به جای عصبی	«عصبانی» صفت است و نباید به جای «عصبی» به معنی «فشار روانی» به کار برود.
کاندید به جای کانیدیا	«کاندید» در زبان انگلیسی به معنی «رک و صادق» است و نباید به جای «کاندیدا» به معنی «نامزد» به کار برود.
بخشیدن/ بخشودن	«بخشیدن» به معنی «رزق و روزی دادن» و «چیزی به کسی دادن» است و نباید به جای «بخشودن» به معنی «چشم پوشی کردن» به کار برود.
معنی/ معنا	«معنا» یعنی «برداشت» و نباید به جای «معنی» به کار برود.

➤ توضیح در مورد درستی/ نادرستی کاربرد برخی واژه‌ها و عبارات^۱

- آتش گشودن

این ترکیب جعلی که ترجمه واژه به واژه *ouvrir le feu* فرانسوی و *to open fire* انگلیسی است، از ساخته‌های دستگاه لغت‌سازی ارتش است و خیرگزارای‌ها مدام آن را به کار می‌برند: «سربازان به روی جمعیت آتش گشودند و عده‌ای را زخمی کردند»؛ اما هیچ نیازی به ساختن چنین ترکیبی نبوده است؛ زیرا برای بیان این معنی در فارسی اصطلاحات فراوانی هست که هم در نوشتار و هم در گفتار به کار می‌رود؛ مانند آتش کردن، به آتش بستن، تیراندازی کردن، شلیک کردن. (ارتش فقط به منظور طرد کلمات عربی، تعدادی واژه و ترکیب بیهوده دیگر نیز ساخته است؛ مانند ترابری، تک، پاتک، آفند، پدافند و جز اینها).

^۱ مطالب این بخش برگرفته از کتاب «درست بنویسیم» استاد ابوالحسن نجفی است.

- آرایه / پیرایه

چون پیراستن به معنای «کاستن یا زدودن زواید برای زیبا کردن» است؛ بنابراین با آراستن به معنای «افزودن زیور برای زیبا کردن» فرق دارد. بعضی گمان کرده‌اند که اگر سخن از زیورهای افزودنی یا افزوده در میان باشد، کاربرد پیرایه غلط است و به جای آن باید «آرایه» گفت؛ اما چنین نیست. اولاً واژه آرایه، گرچه ساخت آن برخلاف ضوابط زبان فارسی نیست، در متون معتبر گذشته به کار رفته و فرهنگ‌ها نیز آن را ضبط نکرده‌اند. ثانیاً نیازی به ساختن این واژه نیست؛ زیرا در آثار ادبی فارسی پیرایه خود به معنای «زیوری که برای زیبایی به کسی یا چیزی می‌افزایند» به کار رفته است: «مثل دنیا چون پیرزنی است زشت که روی در بندد و جامه دیا و پیرایه بسیار بر خویشتن کند تا هر کسی از دور وی را می‌بیند، بر وی فتنه می‌شود» (کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۷۶)؛

- آزاد / آزاده

این دو واژه همگون هستند و در جمله ارزش یکسان دارند و به‌عنوان صفت می‌توانند جانشین یکدیگر شوند: من از آن روز که در بند توام آزادم / پادشاهم که به دست تو اسیر افتادم (سعدی، غزلیات) ز مادر همه مرگ را زاده ایم / همه بنده ایم از چه آزاده ایم (فردوسی). در حالت اسمی و به صیغه جمع، بیشتر «آزادگان» گفته می‌شود؛ هر چند که «آزادان» نیز به ندرت به کار رفته است: قرار بر کف آزادگان نگیرد مال / نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال (گلستان سعدی، ۶۷).

- آگاه از / آگاه به

بعضی از محققان کاربرد حرف اضافه «به» را همراه آگاه و آگاهی غلط می‌دانند و معتقدند که در نشر فصیح فارسی به جای آن همیشه حرف اضافه «از» به کار رفته است. در اینکه آگاه و آگاهی معمولاً با حرف اضافه «از» کاربرد می‌شود، شکی نیست؛ اما در متون معتبر فارسی مثال‌هایی نیز می‌توان یافت که در آنها همراه آگاه و آگاهی (و فعل آنها آگاهاندن) حرف اضافه «به» آمده است: «حقایق علم در حجاب است از ابلیس و ذریت او و ظاهر است نزدیک اولیای خدای و گزیدگان او؛ زیرا که آن سر ایزد است که بدان آگاه کند آن کس را که خواهد از اولیای او» (کشف‌المحجوب سجستانی، ۲). «مردم بپراگندند و آگاهی همی دادند به بهتری [= بهبود حالا پیغمبر علیه السلام» (تاریخ‌نامه طبری، ۳۳۰): «آگاه بودن به چیزها به حواس بود و به عقل» (کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۵۷۲)...

از سوی دیگر، در فارسی امروز گرایش هست به اینکه میان «آگاهی از» و «آگاهی به» فرق بگذارند. اولی را به معنای اطلاع ساده به کار می‌برند و دومی را در مفهومی عمیق‌تر از اطلاع و تقریباً مرادف «شعور» و «معرفت

مؤسسه آموزش عالی آزاد فاضل زبان و ادبیات پارسی
جامعه کاربرد می‌کنند: «از این مطلب آگاهی دارد» یعنی «از این مطلب خبر دارد»، اما «به این مطلب آگاهی دارد»
یعنی «به این مطلب علم و وقوف کامل دارد».

- اتباع / اتباع / اتِّباع

این سه واژه را نباید با هم اشتباه کرد. اتباع، به فتح اول و سکون دوم، جمع تبع و به معنای «پیروان» است (در فارسی آن را جمع تابع و تبعه می‌گیرند تبعه). اتباع، به کسر اول و سکون دوم، به معنای «پیروی کردن» است. اتِّباع، به کسر اول و تشدید و کسر دوم، نیز به همین معنی است. از واژه اخیر ترکیب لازم الاتِّباع یعنی «که پیروی از آن لازم است» ساخته شده است: «دستور لازم الاتِّباع».

- اثاث / اساس

این دو واژه را نباید با هم اشتباه کرد. اثاث به معنای «لوازم خانه» است: «سرایبی با جمله فرش و آلات و اثاث و خدمتکاران برای او مرتب گردان و ده هزار درم به نزدیک او بر تا در اخراجات خود صرف کند» (فرج بعد از شدت، ۲۴۷)؛ اما اساس به معنای «پی، پایه، بنیاد» است: اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود/ بین که جام جاجی چه طرفه اش بشکست (حافظ) بنابراین اسباب و اثاث باید نوشت و نه اسباب و اساس که اخیراً در پاره-ای از نوشته‌ها به چشم می‌خورد.

- أَحْسَنَ / أَحْسَنَ

صیغه مفرد مخاطب ماضی از فعل احسان و به معنای «نیکو کردی» یا «نیکو گفتی» و اصطلاحاً به معنای «آفرین» است: «چون این دو بیتی ادا کردم، علاءالدوله احسنت‌ها کرد و به سبب احسنت او سلطان مرا هزار دینار فرمود» (چهار مقاله، ۸۵). مفرد غایب ماضی همین فعل أَحْسَنَ است که در فارسی به سکون حرف آخر اصطلاحاً به معنی «آفرین بر او یا کلا به معنی «آفرین» به کار می‌رود و در این معنی مرادف احسنت است: قضا گفت گیر و قدر گفت ده/ فلک گفت احسن، ملک گفت زه (فردوسی، نقل از لغت‌نامه). این واژه را نباید با أَحْسَنَ که صفت تفضیلی و به معنای «نیکوتر (ین)» و «زیباترین» است اشتباه کرد: در شعر مپیچ و در فن او/ چون اکذب اوست احسن او (نظامی، لیلی و مجنون).

- أَحْيَا / أَحْيَا

این دو واژه را نباید با هم اشتباه کرد. أَحْيَا، به فتح اول، جمع حَيٍّ به معنای «زنده» است: به تیغ عشق شو کشته که تا عمر ابد یابی/ که از شمشیر بویحیی نشان ندهد کس از أَحْيَا (سنایی)؛ اما أَحْيَا، به کسر اول، مصدر است به معنی «زنده کردن» و نیز «آباد کردن» بیشتر در عبارت «احیای اراضی موات» و نیز «شب را بیدار ماندن» و به

مؤسسه آموزش عالی آزاد فاضل زبان و ادبیات پارسی
عبادت گذراندن» است. شب‌های ۱۹ و ۲۱ و ۲۳ رمضان را که به شب‌زنده‌داری و عبادت می‌گذرد، «شب‌های
احیا» می‌گویند. در زبان گفتار، واژه اخیر را معمولاً به فتح اول تلفظ می‌کنند؛ ولی بهتر است که به کسر اول
تلفظ شود.

- اَخْبَار / اِخْبَار

این دو واژه را نباید با هم اشتباه کرد. اَخْبَار، به فتح اول، جمع خبر است؛ ولی اِخْبَار، به کسر اول، مصدر و به
معنای «خبر دادن» یا «آگاه کردن» است.

- اَخْوَان / اِخْوَان

در عربی اَخْوَان، به فتح اول و دوم، تثنیه آخ و به معنای «دو برادر» است. در فارسی معمولاً آن را جمع می-
پندارند و به معنای «برادران» می‌گیرند؛ ولی «برادران» معادل اِخْوَان، به کسر اول و سکون دوم، است که فی‌المثل
در ترکیب «اخوان‌الصفاء» به کار رفته است.

- اَرَاجِيف

این واژه جمع است و مفرد آن «ارجاف» در فارسی رایج نیست (مگر به ندرت در متون کهن). اَرَاجِيف در عربی
بیشتر به معنای «سخنان فتنه انگیز» و در فارسی به معنای «سخنان بی‌پایه و بی‌اساس» به کار می‌رود.

- اَسْتَاد / اَسَاتِید

استاد واژه فارسی است و به صورت اُسْتَاذ به عربی رفته و در جمع مکسر اَسَاتِید و اساتذده و در قرون متأخر،
اساتید شده است. در فارسی بهتر است که آن را به «ان» جمع ببندیم و استادان بگوییم.

- اِسْتِجَارَه / اِسْتِیْجَار

این دو واژه را نباید به جای هم به کار برد. استجاره در عربی به معنای «پناه بردن» است (مُسْتَجِیر به معنای
«پناهنده» و مُجِیر به معنای «پناه‌دهنده» با این واژه از یک ریشه است). بعضی آن را به معنای «اجاره کردن» به
کار می‌برند و غلط است. در این معنی باید گفت اِسْتِیْجَار (مُسْتَأْجِر به معنای «اجاره کننده» و موجر به معنای
«اجاره دهنده» با این واژه هم‌ریشه است) و به جای ترکیب غلط اجاره و استجاره باید گفت: اجاره و استیجار.

- استعفا / استیفا

این دو واژه را نباید با هم اشتباه کرد. استعفا «درخواست کناره گرفتن از کار» است (استعفا) و استیفا به معنای «بازپس گرفتن به تمامی» با «درخواست بازپس گرفتن (مال یا حق خود)» است؛ چنانکه مثلاً می‌گویند: «کارگران برای استیفای حقوق خود اعتصاب کردند.»

- اسناد / اسناد

این دو واژه را نباید با هم اشتباه کرد. اسناد، به فتح اول، جمع سند است و اسناد، به کسر اول، به معنای «نسبت دادن» و ترکیب فعلی آن، در فارسی نوشتاری، استاد دادن است. در فارسی عامیانه اسناد بستن به معنای مهم کردن و «بهتان زدن» به کار می‌رود.

- اسیر / اثیر / عصیر

این سه واژه در تلفظ یکسان، ولی در معنی متفاوت هستند. اسیر یعنی «کسی که در جنگ به دست طرف متخاصم گرفتار شود» و توسعاً یعنی «گرفتار، در بند، پابند»: گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است / اسیر عشق تو از هر دو عالم آزاد است (حافظ). اثیر، در معتقدات قدما، «طبقه‌ای از آسمان در بالای جو زمین، متشکل از عنصری رقیق و بی وزن و آتشگون» است: کس نداند پیش ایران تو کیوان را بلند / کس نخواند پیش فرمان تو گردون را اثیر (عثمان مختاری)

عصیر عبارت است از «عصاره، شیره هر چیز» و اصطلاحاً به «شیره انگور» یعنی «شراب» اطلاق می‌شود: «چون مهرگان در آمد و عصیر در رسید... انصاف از نعیم جوانی بسندند و داد از عنفوان شباب بدادند» (چهارمقاله، ۶۰): دوستان وقت عصیر است و کباب / راه را گرد نشانده است سحاب

- اشعار / اشعار

این دو واژه را نباید با هم اشتباه کرد. اشعار، به فتح اول، جمع شعر است و اشعار، به کسر اول، به معنای «اطلاع دادن» است و ترکیب فعلی آن در فارسی اشعار داشتن است.

- اعلام / اعلام

این دو واژه را نباید با هم اشتباه کرد. اعلام (جمع عَلم) به چند معنی است: یکی به معنای «بزرگان، برجستگان، مشاهیر» و دیگر به معنای «اسم‌های خاص» و سوم به معنای «پرچم‌ها» (به آلم / عَلم). اما اعلام مصدر است به معنای «آگاه کردن، خبر دادن» (اعلام / اعلان).

- اِعلَام / اِعلَان

این دو واژه را نباید با هم اشتباه کرد. اِعلَام، به کسر اول، به معنای «آگاه کردن» و «خبر دادن» است و با فعل کردن و دادن به کار می‌رود: «یکی از متعلقان... ملک را اِعلَام کرد که فلان را که حبس فرموده‌ای با ملوک نواحی مراسمه دارد» (گلستان سعدی، ۷۷)؛ «نجاشی به سوی پیغمبر کس فرستاد و او را از اسلام خویش اِعلَام داد» (تاریخنامه طبری، ۵۷)؛ اِعلَان، به کسر اول، به معنای «علنی کردن، آشکار ساختن، فاش کردن» است و با فعل کردن به کار می‌رود. اِعلَامِ جَنگ و اِعلَانِ جَنگ هر دو صحیح است جز اینکه نخستین به معنای «اطلاع دادن حالت جنگ» است و دومین به معنای «آشکار کردن حالت جنگ».

- اَعْمَال / اَعْمَال

این دو واژه را نباید با هم اشتباه کرد. اَعْمَال، به فتح اول و سکون دوم، جمع عَمَل و به معنای «کارها، کردارها» است: «چهل هزار دینار با ایشان آورده بود که به مکه به کار برد به اَعْمَال خیر» (تاریخنامه طبری، ۱۰۱۹)؛ اما اِعمال، به کسر اول و سکون دوم، مصدر است به معنای «کار بستن، به کار بردن» و غالباً به معنای «تحمیل کردن» به کار می‌رود، مانند «اعمال زور»، «اعمال خشونت»، «اعمال قدرت».

- اِقْدَام / اِقْدَام

این دو واژه را نباید با هم اشتباه کرد. اِقْدَام، به کسر اول و سکون دوم، مصدر و به معنای «قدم پیش گذاشتن برای انجام دادن کاری» است: «عالمی که به منطق شیرین و مایه بلاغت و قوت فصاحت هرجا که رود به خدمتش اِقْدَام نمایند و اکرام کنند...» (گلستان سعدی، ۱۲۰)؛ اما اَقْدَام، به فتح اول و سکون دوم، جمع قَدَم و به معنای «گام‌ها» است:

گر دهد دستم کشم در دیده همچون توتیا خاک راهی کان مشرف گردد از اَقْدَام دوست (حافظ)

- اِغَا / اِغَا

این دو واژه را نباید با هم اشتباه کرد. اِغَا با حرف «غ» به معنای «لغو کردن، باطل کردن» است: «الغای بردگی»، «الغای مجازات اعدام»، «الغای حکومت نظامی»؛ اما اِلْغَا با حرف «ق» به معنای «تلقین کردن، آموختن، در ذهن کسی وارد کردن» است و بیشتر در ترکیب «الغای شبهه» یعنی «ایجاد شک در ذهن کسی» به کار می‌رود. اصطلاح اخیر را گاهی به صورت «الغای شبهه» می‌نویسند که درست بر معنی متضاد آن دلالت می‌کند!

- امارات / امارات

امارات، به فتح اول، جمع آماره به معنای «نشانه» و «قرینه» است: «او را دیدم که در خشم شد و رگ‌های گردن از جای برخاست و سبتر شد و همه امارات غضب بر وی پدید آمد» (چهارمقاله، ۱۲۳)؛ اما امارات، به کسر اول، جمع امارت به معنای «حکومت امیر» و «امیر نشین» است، مانند امارات متحده عربی که نام کشوری متشکل از چند شیخ نشین در جنوب خلیج فارس است.

- انتساب / انتصاب

این دو واژه را نباید با هم اشتباه کرد. انتساب (با حرف «س») به معنای «نسبت داشتن» و «مرتبط بودن» است: «برای اکتساب شرفی جاودان و انتساب به دولت خدایگان، بنده را آرزو می‌کند که کریمه [دختر] خداوند را در عقد آورد» (بختیارنامه، ۲۰۴): «اولین قدم منتقد در کار انتقاد آن است که از صحت انتساب اثر به صاحب اثر مطمئن گردد» (از کتابی در نقد ادبی)؛ اما انتصاب (با حرف «ص») به معنای «گماشتن» و «نصب کردن» است: «انتصاب او به ریاست اداره موجب اعتراض کارمندان شد» (خبر روزنامه).

- انعام / انعام

این دو واژه را نباید با هم اشتباه کرد. انعام، به فتح اول، جمع نَعَم و به معنای «چارپایان» است؛ ولی انعام، به کسر اول، به معنای «بخشش» است: ای گدایان خرابات، خدا یار شماست

چشم انعام مدارید ز انعامی چند (حافظ)

امروزه در تداول فارسی زبانان واژه دوم نیز به فتح تلفظ می‌شود.

- باسمه تعالی

املای این ترکیب به همین صورت درست است. غالباً آن را به صورت «بسمه تعالی» می‌نویسند و صحیح نیست.